

بررسی هویت‌شناختی و مصداق‌شناختی

«ذاتیات دین»*

□ عبدالحمید واسطی^۱

چکیده

با توجه به پیش‌فرض خاتمیّت و کمالِ دینِ اسلام، سؤالی پدید می‌آید که دینِ خاتم، با تغییرات جاری در زندگی بشر تا پایان تاریخ، چه رفتاری دارد؟ آیا تمام گزاره‌های دین (کتاب و سنت)، فرازمانی و فرامکانی (و به عبارت دیگر، جهان‌شمول) هستند؟ و در هر موقعیت و شرایطی، جاری و حاکم هستند؟ یا این که برخی از این گزاره‌ها ثبات و استقرار دائمی نداشته و به حسب شرایط، فعال یا غیرفعال یا جایگزین یا تبدیل می‌شوند؟ پاسخ کلی و اولیه به سؤال این است که آنچه ذاتی و گوهر دینِ خاتم است، ثابت، جهان‌شمول و مستقل از شرایط است و آنچه عرضی و صدف یا ظرف دین است، قابلیت تغییر و تبعیت از شرایط را دارد.

سؤال اصلی که پاسخ اصلی را نیز طلب می‌کند اینجاست که چه چیز ذاتی دین و چه چیز عرضی آن است؟ و ملاک تشخیص ذاتی و عرضی دین چیست؟ آنچه یک تفکر یا مجموعه گزاره‌ها را به دین تبدیل می‌کند، توصیف و تعیین چگونگی ارتباط برقرار کردن با معبود و چگونه حرکت کردن به سوی او در بستر

زندگی دنیایی است، لذا این توصیف و تعیین، اصلی‌ترین ذاتی دین است. و از آنجایی که با توجه به اهداف دین و هدف اصلی و نهایی آن می‌توان گفت گوهر دین‌داری، لمس و احساس قلبی خداوند و مشاهده جمال و جلال اوست و از آنجایی که پیدایش، استقرار و استمرار این تجربه درونی، به دلیل تأثیرپذیری تجربیات روحی از دیدگاه‌های فکری و موقعیت‌های احساسی و جسمی، بدون تعریف معادلات لازم برای ابعاد و ارتباطات انسان، میسر نمی‌شود، این معادلات هستند که گوهر و ذات دین را تشکیل می‌دهند، مانند معادلات هستی‌شناسانه، حقوقی و فرهنگی، معادلات مثبت (زمینه‌سازها، سیردهنده‌ها، شتاب‌دهنده‌ها) و معادلات منفی (هشدارها، بحران‌ها، بازدارنده‌ها).

در این مقاله، مصادیق این موارد به تفصیل ارائه شده است.

واژگان کلیدی: فلسفه دین، ذاتیات دین، گوهر دین، شبکه هستی، معادلات حرکت، شهود خداوند، نظام‌های سه گانه معرفتی حقوقی فرهنگی

مسأله بحث در ذاتیات دین^۱

با توجه به پیش فرض «خاتمیت و کمال دین اسلام»، سؤالی پدید می‌آید که:^۲ دین خاتم، با تغییرات جاری در زندگی بشر تا پایان تاریخ، چه رفتاری دارد؟ آیا تمام گزاره‌های دین (کتاب و سنت)، فرازمانی و فرامکانی (و به عبارت دیگر، جهان‌شمول) هستند؟ و در هر موقعیت و شرایطی، جاری و حاکم هستند؟^۳ یا این که برخی از این

۱. عنوان دیگری که می‌توان به این بحث داد، «ثابت و متغیر در دین» یا «گوهر و صدف دین» است. علت انتخاب عنوان «ذاتیات دین»، وجود اشاره به دلیل «ثابت بودن» و «گوهر بودن» در کلمه «ذاتی» است. در برخی از مقالات و پایگاه‌های اطلاعاتی، گوهر و صدف دین را مرادف با قلمرو دین دانسته‌اند که شاید هماهنگی لازم با محتوای بحث صدف و گوهر دین را نداشته باشد.

۲. منشأ پیدایش این سؤال، تغییرات و ابداعاتی است که در جوامع بر اثر عوامل زیر به وجود می‌آیند: گسترش جمعیت و نیاز به شیوه‌های مناسب با فعالیت‌ها و ارتباطات انبوه، گسترش و تعمیق دانش ظاهری و باطنی و کشف قلمروهای جدید و نیاز به اشباع ادراکی و آموزشی نسبت به موقعیت و خصوصیات این قلمروها در زندگی متصل به ابدیت، گسترش ابزار و وسائل مناسب زندگی کلان، و نیاز به تعیین حد و حدود آنها.

نکته: سؤال دیگری نیز می‌تواند برانگیزاننده این بحث باشد، سؤال از «ضابطه دینی بودن»؛ یعنی یک فکر یا یک عمل در چه صورتی دینی است و در چه صورتی غیر دینی است؟
۳. تأثیرگذار بر شرایط هستند.

گزاره‌ها، ثبات و استقرار دائمی نداشته، به حسب شرایط، فعال یا غیر فعال یا جایگزین یا تبدیل می‌شوند^{۲۹}

پاسخ کلی و اولیه به سؤال این است که آنچه ذاتی و گوهر دین خاتم است، ثابت، جهان‌شمول و مستقل از شرایط است و آنچه عرضی و صدف یا ظرف دین است، قابلیت^۳ تغییر و تبعیت از شرایط را دارد.

۱. تأثیرپذیر از شرایط هستند (نکته: براساس مطالبی که در دنباله بحث خواهد آمد، تأثیرپذیری‌ای کارآمد است که در راستای تأثیرگذاری بعدی باشد).

۲. نمونه‌ای از این سؤال و آثار آن در متن زیر آمده است:

منحنی تحوّل اندیشه دینی در ایران، به‌ویژه در سده اخیر، رشد شتابنده‌ای را نشان می‌دهد. این تحوّل را می‌توان به گذار از تلقّی تاریخی از دین، به تلقّی معنوی و معطوف به غایت دینداری تعبیر کرد. مراد از اسلام تاریخی، غلبه فرهنگ و مقتضیات زمانی و مکانی و شرایط خاص عصر نزول به عنوان مناسبات و قالب‌های قدسی، تغییرناپذیر، آرمانی و مطلوب بر اندیشه اسلامی است. گویی قالب و صورت اصل اسلام، قالب و صورت زمان بعثت است و به میزانی که از آن گذشته مقدس دور می‌شویم و از آن شرایط تاریخی فاصله می‌گیریم، از اسلام اصیل و واقعی دور شده‌ایم. بهترین شرایط، شرایط دوران پیامبر است و احیای دین، معنایی جز بازسازی همان شرایط و مقتضیات و مناسبات آغازین ندارد. در مقابل، اسلام معنوی و غایت‌مدار، با درنوردیدن شرائط زمانی مکانی عصر تکوین دین، دینداری را در معرفت و تحقّق روح دین و اهداف و غایات اسلام می‌داند. بنابراین، تلقّی هماهنگی نظری و عملی با هدف بعثت و روح اسلام، یعنی تقوی، ضابطه دینی بودن است نه اکتفا به رعایت ظواهر و قالب‌های خاص زمانی - مکانی عصر نزول. اسلام، به زلالی باران است و با جریان یافتن در بستر تاریخ و سرزمین‌های مختلف، رنگ و طعم و بوی عرف‌های گوناگون را به خود گرفته است که البته در این میان، عرف و رویه زمان و مکان عصر تنزیل، بیشترین سهم را به خود اختصاص داده است. کار مشترک عالمان دین و اسلام‌شناسان بصیر، به‌دست دادن معرفت بی‌پیرایه دین و پالایش احکام آن از مناسبات زمانی و مکانی مختلف، از جمله مقتضیات ویژه عصر نزول است؛ یعنی گذر از مسائل زمانمند به متن ثابت و فرازمانی دین. به عبارت دیگر، رها کردن اسلام از آن دسته از احکامی که مصلحتشان منقضی شده و تنها قالب و ظاهر و صورتشان باقی مانده و دیگر، وصول به اهداف و غایات متعالی دین را تأمین نمی‌کنند و تأکید مضاعف بر غایت، محتوا و مغز تعالیم دینی. روند رایج اسلام‌شناسی و دین‌پژوهی در جامعه ما در مجموع، در این راستاست و این روند، کمال‌جو و رو به رشد به نفع دینداری است و اگرچه به ظاهر، به کوچک‌تر شدن قلمرو دین می‌انجامد، اما با نزدیک‌تر شدن به قلمرو واقعی دین، این قلمرو جداً تعمیق شده و انسان سرگشته امروز، گمشده خود را در ژرفای این تأملات دیندارانه می‌جوید. دین، هر چه بیشتر در بوته مسائل و مشکلات مختلف اجتماعی و معرفتی گداخته‌تر می‌شود، واقعیت، کارایی، قلمرو و انتظارات از آن بهتر و بیشتر و دقیق‌تر مشخص می‌شود (ر.ک: سروش و دیگران، ۱۳۸۱: عنوان «از اسلام تاریخی به اسلام معنوی» محسن کدیور).

۳. قید "قابلیت"، برای توجه به این نکته اضافه شده است که لزوماً هر عرض و ظرفی تغییر نمی‌کند، بلکه قابلیت تغییر را دارد.

سؤال اصلی که پاسخ اصلی را نیز طلب می‌کند اینجاست که چه چیز، ذاتی دین و چه چیز، عرضی آن است؟ و ملاک تشخیص ذاتی و عرضی دین چیست؟

۱. برون‌دینی: (هویت‌شناسی ذاتی و ذاتی دین)

ذات یک موضوع، حدّ وجودی آن است که در صورت تغییر، به موجود دیگری تبدیل می‌شود.^۱ «ذاتی»^۲ اثر و تجلی‌ای از شیء است که همیشه فعال است و «عرضی» اثر و تجلی‌ای از شیء است که قابلیت فعال شدن دارد و بسته به وجود مقتضی و عدم مانع، فعال می‌شود.

ذاتی بودن، به این معناست که بین موضوع و محمول واسطه‌ای در کار نباشد، یعنی موضوع، خود، علت وجود محمول است. این حالت، نشانهٔ ربط علی‌ای است که بین آن دو برقرار است، این ربط به گونه‌ایی است که محمول با رفع موضوع، مرتفع و با وجود آن موجود می‌شود (جوادی آملی، ۱۴۱۷: ۲۱۵).

عرضیات، شرایط کمی، کیفی، زمانی و مکانی و ارتباطی‌ای هستند که خارج از ذات هستند و لازم ذات نیز نیستند و ذاتیات در آنها تحقق می‌یابند و سه خصلت اساسی دارند:

۱. بر هر معادله و قانونی نمی‌توانند عارض شوند (چرا که تمام معادلات و قوانین موجود در هستی، حدّ و مرزی دارند)^۳ که در هر شرایطی فعال نمی‌شوند.
۲. دارای طیف هستند و محدود به یک نقطه و یک مورد نمی‌شوند (ظرفیت پذیرش آنها در عین محدودیت، گستردگی دارد).

۱. به تعبیر منطقی، «ما یتقوم به الشیء» است؛ آنچه که قوام وجودی شیء به آن است. در رسالهٔ حملیه، برای ذات، پنج معنی و برای ذاتی، نه معنی با ذکر مثال آورده شده است؛ معنی مورد نظر در مکتوب حاضر، معنی پنجم از ذات و معنی هفتم از ذاتی است که در رسالهٔ مذکور آمده است (مدرس نوروزی، ۱۳۶۳: ۲۷-۳۵).

۲. مقصود از ذاتی در این بحث، ذاتی باب برهان است که به معنی مفهوم منتزع از حدّ موضوع و مأخوذ در حدّ محمول یا مفهوم موجود در محمول و مأخوذ در حدّ موضوع است. شهید مطهری، در توصیف «ذاتی» این گونه آورده است: ذاتی یک ماهیت، مفهومی است که هرگاه ذهن آن ماهیت را تعقل کند، در ظرف خودش این مفهوم از آن انتزاع می‌شود (ر.ک: ۱۴۱۱: ۹۸/۱).

۳. استدلال این مطلب را، در بحث تشکیک و تشخیص وجود پیگیری کنید.

۳. معلول ذاتیات دیگری هستند که تعیین طیف پذیرش یا حدّ ظرفیت آنها توسط آن ذاتیات انجام می‌شود^۱ و با تعاملات بین ذاتیات، این عرضیات، تغییر و تحولات بنیادی پیدا می‌کنند.^۲

راه شناخت ذاتی از عرضی، برهان خلف است^۳ و راه مستقیم نفوذ به درون اشیاء از طریق علم حصولی وجود ندارد.^۴

برای تطبیق مفهوم "ذاتی" بر "دین"، بررسی تعریف مفهومی دین و اهداف دین، نقطه شروع است. در بحث تعریف و اهداف دین، نتایج زیر به دست آمده است (ر.ک: واسطی، ۱۳۸۹: ۸۸):

۱. دین به معنی عام، مجموعه گزاره‌های علمی (هست‌ها) و عملی (بایدها) است که از وجودی برتر به انسان ارائه شده است و کمالی را به عنوان هدف و رستگاری تعیین می‌کند و روش رسیدن به آن را مشخص می‌نماید. دین به معنی خاص، وقتی تحقق می‌یابد که آن وجود برتر، خدا باشد و رستگاری ابدی وعده داده شده باشد. دین، تجلی علم خداست که راه بشر را برای خروج از محدودیت‌ها و مشاهده و لمس روحی "وجود بی‌نهایت" توصیف و تعیین می‌کند. دین، تنظیم زندگی برای ارتباط

۱. درباره رابطه عرضیات با ذاتیات، دو نظریه وجود دارد: ۱. نظریه حکمت مشاء که عرضیات را معلول ذات می‌داند؛ ۲. نظریه حکمت متعالیه که عرضیات را از شؤون و تجلیات وجود ذات می‌داند (یعنی حدّ وجودی یک موجود در گسترش عرضی و نه طولی، مصادیقی از آن موجود را متجلی می‌کند که در عین اشتراک در ذات، متمایز در صفات و عوارض خارج از ذات هستند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۶۲: ۱۰۷؛ ملاصدرا، ۱۰۲/۳ و ۱۰۴؛ طالبی، ش ۲۳).

۲. سرّ شرایط ساز بودن و نه تابع شرایط بودن برخی از قوانین و معادلات استراتژیک، در همین نکته است.

۳. بدین صورت که در قیاسی که به اصطلاح منطق، به آن "قیاس استثنایی" گفته می‌شود، بگوییم: مقدمه اول: اگر اثر و صفتی، ذاتی یک موضوع باشد، در هر زمان و مکانی که آن موضوع، وجود دارد و مادامی که موضوع، موجود است، بالضروره این اثر هم وجود دارد (یعنی، ذاتی دارای سه صفت ضرورت، دوام و کلیت است).

مقدمه دوم: فلان اثر و صفت، در تمام موارد تحقق موضوع، تحقق نیافت.

نتیجه: اثر فوق، ذاتی موضوع مورد نظر نیست.

۴. مقاله پنجم از کتاب "اصول فلسفه و روش رئالیسم"، علامه طباطبائی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه قم، ۱۳۶۵، که به تشریح کیفیت پیدایش کثرت در ادراکات پرداخته، در خصوص نحوه پیدایش مفهوم جوهر و عرض توضیحات ارزشمندی را ارائه کرده است.

تمام وجود با واقعیت هستی که خداوند است می‌باشد، تلاشی فکری، روحی و عملی که برنامه و روش آن را خود خداوند تعیین کرده باشد. علت فاعلی، خداست؛ علت غایی، خروج از محدودیت و اتصال به نامحدود است (لقاء خدا)؛ علت مادی، هستی و انسان است و علت صوری، گزاره‌هایی است که وحی شده است.

۲. هدف نهایی دین، شهود خدا (موجود بی‌نهایت) است و هدف میانی دین، برقراری عدل شبکه‌ای در هستی است. برنامه اجرایی برای رسیدن به این اهداف، نیازمند وجود مقدمات و زمینه‌هایی است که عقل، آنها را به عنوان جزء العله ضروری می‌بیند که عبارتند از: بقاء و سلامت نفس و نسل، بقاء و سلامت عقل و تفکر، بقاء و سلامت دین، بقاء و سلامت اجتماع، بقاء و سلامت محیط. بنابراین، اگر انسان‌ها توانایی به وجود آوردن این زمینه‌ها را نداشته باشند، دین، باید برنامه‌های لازم برای تأمین این زمینه‌ها را نیز ارائه کند.

۳. شرایع برای حفظ مصالح آنی و آتی انسان‌ها وضع شده‌اند و محافظت از این مصالح به دو طریق انجام می‌شود: ایجاد زمینه و رفع موانع. مقیاس تمام خطاب‌های الهی، منظومه مقاصد عالی قرآنی است، یعنی توحید که مختص خداوند متعال است و این حق او بر بندگان است، تزکیه که مخصوص به انسان است، عمران که در این منظومه، بهره هستی است. شارع در پی تأمین ضروریات فردی، نیازمندی‌های جمعی و عوامل رشد و جلوگیری از اخلال و فساد در زندگی، از بین بردن سختی‌ها و ایجاد گشایش است. ضروریات فردی پنج مورد است: حفظ دین، نفس، عقل، مال و ناموس. همه ادیان بر این موارد توافق دارند. اصل در احکام، بر اعتدال و میانه‌روی است. ارزش اعمال، به اهداف ملحوظ شده در آنهاست. هر چه مکمل مقصودی شرعی باشد، خود نیز بالتبع مقصود خواهد بود. قصد شارع، استمرار در اعمال است، لذا باید عملی متعادل و بدون مشقت وضع نماید تا قابل استمرار باشد. مراعات نکردن اهداف کم‌اهمیت‌تر، زمینه‌ساز مراعات نکردن اهداف مهم خواهد شد (مقاصد میانی، قرقگاه مقاصد اصلی هستند). هدف شارع، خارج نمودن نفوس از اطاعت هوی نفس و ورود در اطاعت عقل است، شرع کشش‌های حیوانی نفس را مهار و معتدل می‌کند. پس، هر عملی که در پی هوی نفس باشد باطل است. شارع

از مکلف می‌خواهد که قصدش در عمل، موافق با هدف شارع در تشریع باشد.

۴. اگر "کلان‌زندگی" را موضوع بررسی کاربردی قرار دهیم، سه نظام زیر جلوه‌گر می‌شوند: نظام فکری (تبیین نگرش لازم به انسان، جهان، جامعه و زندگی)، نظام قانونی (تبیین حد و مرزهای لازم و جهت‌گیری‌های اصلی برای یک زندگی مطلوب)، نظام فرهنگی و اخلاقی (تبیین روش‌ها، ابزارها و زمینه‌های لازم برای حرکت به سوی هدف زندگی). براین اساس، دین برای تحقق اهداف خود باید در هر یک از ابعاد مختلف زندگی و نظام‌های مورد نیاز برای بقا و رشد، سه لایه فکری، قانونی و فرهنگی را تعریف نماید (نسبت به موضوع، نگرش‌سازی کند، چهارچوب‌های کلان را مشخص کند و راهکار اجرایی بدهد). دین، بیانگر معادلات کلان‌هستی و توصیف‌کننده معادلات زندگی انسان در هستی برای رسیدن به هدف است.

با توجه به نتایج فوق، فهرست ذاتیات دین عبارت خواهد بود از:

۱. معرفی کمال و وجودی برتر؛
 ۲. توصیف انسان و زندگی؛
 ۳. تعیین هدف انسان در زندگی؛
 ۴. تعیین مسیر حرکت به سوی هدف؛
 ۵. تعیین شیوه حرکت و معادلات لازم برای حرکت به سوی هدف.
- هر کدام از موارد فوق حذف شود، موضوعی به نام دین تحقق نخواهد یافت. در بین این پنج مورد، آنچه با هویت و فلسفه و اهداف دین، بستگی بیشتر دارد و سر نیازمندی به علم برتر و مددکار برای عقل انسان می‌باشد، محور پنجم است، چراکه آنچه یک تفکر یا مجموعه گزاره‌ها را به دین تبدیل می‌کند، توصیف و تعیین چگونه ارتباط برقرار کردن با معبود و چگونه حرکت کردن به سوی اوست.^۱

۱. به عبارت منطقی، محور پنجم کالفصل برای مجموعه گزاره‌هایی می‌باشد که از طرف علم برتر ارائه شده و از آنجایی که نوعیت نوع، به فصل اخیر آن است، در مقام تحدید مفهومی (و نه ماهوی) می‌توان گفت که دین بودن یک موضوع و ضابطه دینی بودن یک تفکر، قرار گرفتن آن توسط علم و وجود برتر، در واسطگی بین انسان و همان وجود برتر است.

با توجه به اهداف دین و هدف اصلی و نهایی آن می‌توان گفت: گوهر دین‌داری،^۱ لمس و احساس قلبی خداوند و مشاهده جمال و جلال اوست و از آنجایی که پیدایش، استقرار و استمرار این تجربه درونی، به دلیل تأثیرپذیری تجربیات روحی از دیدگاه‌های فکری و موقعیت‌های احساسی و جسمی، بدون تعریف معادلات لازم برای ابعاد و ارتباطات فوق، میسر نمی‌شود.^۲ این معادلات هستند که گوهر و ذات دین را تشکیل می‌دهند، معادلات^۳ هستی‌شناسانه، حقوقی و فرهنگی،^۴ معادلات مثبت (زمینه‌سازها، سیردهنده‌ها، شتاب‌دهنده‌ها) و معادلات منفی (هشدارها، بحران‌ها، بازدارنده‌ها).^۵

این معادلات، عرضیات خود را تعریف می‌کنند یعنی هر معادله‌ای، گستره شرایط کمی، کیفی، زمانی، مکانی و ارتباطی‌ای را که می‌تواند در آن برقرار باشد و کارکرد خود را داشته باشد، تعیین می‌کند که اگر بدون تحقق این شرایط، معادله برقرار نمی‌شود و کارکرد خود را نخواهد داشت. عوارض مورد نظر، لازم ذات خواهند بود و داخل در ذاتی و اگرچه بدون تحقق این شرایط، معادله برقرار می‌شود، ولی وضعیت بهینه و حداکثری خود را نخواهد داشت. عوارض مورد نظر، از عوارض مفارق خواهند بود. منشأ پیدایش^۶ احکام و قوانین تکلیفی (باید و نباید، وجوب و حرمت) و احکام و برنامه‌های اخلاقی و فرهنگی (خوب و بد، مستحب و مکروه) همین تفکیک بین دو طیف عوارض است.

۱. نه دین.

۲. زیرا این عناصر، جزء العله برای علت صوری گوهر دین هستند. توضیح اینکه به دلیل فعال بودن خیال و توهم در انسان، هر احساس و ادراکی از معبود منطبق با حقیقت نیست؛ ادراک خاصی است که برقرار کننده ارتباط با اوست.

۳. شهید مطهری از این معادلات، تعبیر به قضایای حقیقه کرده‌اند (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۴: ۱۹/۲)؛ قضیه حقیقه، گزاره‌ای است که بیانگر یک قانون کلی است و ناظر به هویت و آثار موضوعات است، نه افراد و مصادیق آنها.

۴. به نتیجه چهارم از صفحه قبل مراجعه فرمایید.

۵. به تعبیر دیگر، باید وضعیت هر آنچه در روان و ادراکات او اثرگذار است، توسط دین مشخص شود که چگونه و به چه مقدار و در چه زمان و مکان و شرایطی باید قرار گیرد تا جهت‌گیری صحیح نسبت به هدف زندگی داشته باشد.

۶. به معنی منشأ انتزاع که برای امور اعتباری به کار می‌رود.

بنابراین، قضایا و گزاره‌هایی که در هر دینی به‌عنوان حدّ اقل قابل قبول یا واجب، ضروری و لازم^۱ معرفی شده‌اند (چه در معارف و چه در قانون، فرهنگ و اخلاق)، ذاتی آن دین هستند و بدون آنها دین محقق نخواهد شد.^۲ زمینه‌سازها و مقدّماتی که بدون تحقّق آنها، هر یک از ذاتیات به‌وجود نخواهند آمد^۳ نیز، جزء عوارض ذاتی دین خواهند بود.

روش تشخیص مراد شارع که تشخیص موارد وجوبی از غیر وجوبی، تشخیص مقدّماتی که وجوب به آنها سرایت می‌کند از مقدمات غیر وجوبی نیز، در همین حیطه است و در علم اصول‌فقه به‌تفصیل بحث شده است.

نکته قابل ذکر این است که قواعد کشف مراد شارع از گزاره‌ها و در هنگام فقدان گزاره‌ها از قواعد کلی زیربنایی، باید به مجموعه دین با حیث فردی و جمعی، منطقه‌ای و جهانی تعلق گیرد؛ یعنی مجموعه گزاره‌های دین به‌صورت یک نظام و شبکه و سیستم یکپارچه، که اجزاء و افراد را در ضمن کل هستی و جامعه جهانی ملاحظه کرده است، مورد بررسی قرار گیرد و معادلات زیربنایی و روبنایی، ذاتی و عرضی، اولیه و ثانویه، شرایط‌ساز و تابع شرایط، استراتژیک و راهکاری تشخیص داده شود.

۲. پاسخ درون‌دینی: (مصداق‌شناسی ذاتیات دین)

آیات و روایات زیر، نمونه‌هایی از ذاتیات دین هستند که طبق ملاکی که در قسمت قبل ارائه شد و با استفاده از کلیدواژه‌های زیر جستجو و فهرست شده‌اند:

ترکیب کلمات «ادنی، اقل، اول، دعائم، ارکان، اساس، بنیان، اصل، قواعد، جماع، اثافی»، با کلمات «الإسلام، الإیمان، الکفر، الشّرك، الدین» و کلیدواژه‌های

۱. و همین‌طور مواردی که با عنوان «غیر قابل قبول» یا حرام معرفی شده‌اند و مجازات در پی دارند.
۲. هر کدام از این ذاتیات نیز در تحقّق ذات، ضریب تأثیر خاص خود را دارند که بر همان اساس نیز، میزان تخریب و انهدام موضوع، هنگام نبود یکی از اجزاء ذات، محاسبه شده و رفتارهای قضایی و قانونی براساس آن شکل می‌گیرد. عبارت «ربّ واجب أهم من حرام» که در علم اصول‌فقه برای بیان راه‌های ایجاد توازن میان معادلاتی که کارکرد متباین دارند، به کار می‌رود گویای نکات بسیار است (ر.ک: آخوند خراسانی، ۳۵۷: مروج، ۱۴۱۵: ۲۱۳/۳).
۳. به این‌گونه موارد در اصطلاح اصول‌فقه، «واجب غیری» گفته می‌شود.

«ما یُجزی، ما افترض، محق، کبائر، حرم الله، الفرائض، الواجب، الحرام، الحلال، الکافر، المسلم، حدود ما أنزل الله، کتَبَ».

۱. «سَأَلْتُهُ عَنْ أَذْنَى الْمَعْرِفَةِ، فَقَالَ: الْإِفْرَازُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شِبْهَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ وَأَنَّهُ قَدِيمٌ مُثْبَتٌ مُوجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ وَأَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۸۶/۱)؛^۱ از حضرت راجع به حداقل معرفت قابل قبول نسبت به خداوند سؤال کردم، فرمود: پذیرفتن اینکه معبودی جز او نیست، شبیه ندارد، هم طراز ندارد، مبدأ پیدایش ندارد، همه‌جا حضور دارد و هیچ چیزی همتای او نیست.

۲. «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام رَجُلٌ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ إِنْ حَدَّثَ كَذَبَ وَإِنْ وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِنْ اتَّيَمَنَ خَانَ مَا مَنَرِلَتْهُ، قَالَ: هِيَ أَذْنَى الْمَنَازِلِ مِنَ الْكُفْرِ وَلَيْسَ بِكَافِرٍ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۲۹۰/۲)؛^۲ از حضرت صادق عليه السلام وضعیت کسی را که مسلمان و شیعه است اما دروغ می‌گوید، خلف وعده می‌کند و خیانت کار است پرسیدم، حضرت فرمود: این چنین کسی گرچه کافر نیست، اما بین او و کفر هم دیگر فاصله‌ای باقی نمانده است.

۳. «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ أَذْنَى الْإِلْحَادِ، فَقَالَ: إِنَّ الْكِبْرَ أَذْنَاهُ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۳۰۹/۲)؛^۳ از حضرت راجع به مرز بی‌دینی پرسیدم، حضرت فرمود: تکبر، مرز بی‌دینی است.

۴. «أَذْنَى الْعُقُوقِ أَفٌّ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ شَيْئاً أَهْوَنَ مِنْهُ لَنَهَى عَنْهُ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۳۴۸/۲)؛^۴ حداقل کاری که سبب عاق شدن فرزند می‌شود، «آه» گفتن به والدین است و خداوند می‌داند که کمتر از این پیدا نمی‌شود والا از آن چیز نهی می‌کرد.

۵. «سَمِعْتُ عَلِيّاً عليه السلام يَقُولُ وَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: لَهُ مَا أَذْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ مُؤْمِناً وَأَذْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ كَافِراً وَأَذْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ ضَالّاً، فَقَالَ: لَهُ قَدْ سَأَلْتُ فَأَفْهَمَ الْجَوَابَ

۱. سند و تكملة متن: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُخْتَارِ الْهَمْدَانِيِّ جَمِيعاً عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ».

۲. سند: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ يَزِيدَ الصَّائِعِ قَالَ».

۳. سند: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبَانَ عَنْ حُكَيْمٍ قَالَ».

۴. سند: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حَدِيدِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام».

أَمَّا أَذْنَىٰ مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا أَنْ يَعْرِفَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ نَفْسَهُ فَيَقَرَّ لَهُ بِالطَّاعَةِ وَيَعْرِفَهُ نَبِيَّهُ ﷺ فَيَقَرَّ لَهُ بِالطَّاعَةِ وَيَعْرِفَهُ إِمَامَهُ وَحُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ وَشَاهِدَهُ عَلَىٰ خَلْقِهِ فَيَقَرَّ لَهُ بِالطَّاعَةِ قُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ جَهِلَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا مَا وَصَفْتَ قَالَ: نَعَمْ إِذَا أَمَرَ أَطَاعَ وَإِذَا نُهِيَ انْتَهَىٰ وَأَذْنَىٰ مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ كَافِرًا مَنْ زَعَمَ أَنَّ شَيْئًا نَهَىٰ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِهِ وَنَصَبَهُ دِينًا يَتَوَلَّىٰ عَلَيْهِ وَيَزْعُمُ أَنَّهُ يَعْبُدُ الَّذِي أَمَرَهُ بِهِ وَإِنَّمَا يَعْبُدُ الشَّيْطَانَ وَأَذْنَىٰ مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ ضَالًّا أَنْ لَا يَعْرِفَ حُجَّةَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ وَشَاهِدَهُ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِطَاعَتِهِ وَفَرَضَ وَلَايَتَهُ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۴۱۵/۲)؛ کسی از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال کرد: حداقل چیزی که موجب ایمان، کفر و گمراهی است چیست؟ حضرت فرمود: سؤال مهمی کردی، پس خوب به جواب دقت کن: حداقل ایمان این است که خداوند خودش را به بنده‌اش بشناساند و بنده حاضر شود تحت امر و نهی او قرار گیرد. راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: همین مقدار کافی و موجب ایمان است؟ گرچه هیچ چیز دیگری از دین نداند؟! حضرت فرمود: بلی کافی است، به شرطی که امر و نهی الهی را در عمل انجام دهد.

حداقل کفر این است که نواهی خداوند را اوامر بیندارد و طبق آنها عمل کند و خیال کند خدایی را که این گونه امر کرده می‌پرستد، در حالی که شیطان را می‌پرستد. حداقل گمراهی هم این است که حجت خدا و شاهد بر اعمال بندگان را که خداوند امر به پیروی از آنها کرده است و پذیرش فرمان آنها را لازم دانسته است، نشناسد.

۱. سند و تکمله متن: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عِيَاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ... قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْهُمْ لِي فَقَالَ الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِنَفْسِهِ وَنَبِيَّهُ فَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَوْضَحْ لِي فَقَالَ الَّذِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي آخِرِ حُطْبَتِهِ يَوْمَ قَبْضَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّىٰ يَرْدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ وَجَمَعَ بَيْنَ مُسَبِّحَتِهِ وَلَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ وَجَمَعَ بَيْنَ الْمُسَبِّحَةِ وَالْوَسْطَىٰ فَتَسْبِقُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَا تَرَلُّوا وَلَا تَضِلُّوا وَلَا تَقْدُمُوهُمْ فَتَضِلُّوا».

۶. «إِنَّمَا أُمُورُوا بِحَبَجَةٍ وَاحِدَةٍ لَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ لِأَنَّ اللَّهَ وَضَعَ الْفَرَايِضَ عَلَى أَذْنَى الْقُوَّةِ كَمَا قَالَ: فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ يَغْنَى شَاءَ لَيْسَعَ الْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ وَكَذَلِكَ سَائِرُ الْفَرَايِضِ إِنَّمَا وَضِعَتْ عَلَى أَذْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً، ثُمَّ رَغِبَ بَعْدَ أَهْلِ الْقُوَّةِ بِقَدْرِ طَاقَتِهِمْ» (حر عاملی، ۲۰/۱۱)؛^۱ بیش از یک بار حج، به عنوان وظیفه از مردم خواسته نشده است، چرا که خداوند وظایف و تکالیف را براساس حداقل توانایی افراد قرار داده است، مثلاً در مورد قربانی آوردن برای حج فرموده است: هر نوع قربانی که مقدور شد تا هم توانمندان را در بر بگیرد هم کم درآمدها را. بقیه تکالیف هم همین گونه براساس حداقل توانایی افراد تنظیم شده است و در رتبه بعد، کسانی را که توانایی بیشتر دارند، به اندازه توانایی شان ترغیب به انجام وظایف بیشتری کرده است.^۲

۱. سند: «مَحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْعِلَلِ وَعُيُونِ الْأَخْبَارِ بِالْإِسْنَادِ الْإِتْيَى عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الرِّضَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

۲. تعبیر دیگری از این روایت به صورت زیر آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَحَلَّ الْفَرَجَ لِعِلَلٍ مُقَدَّرَةٍ الْعِبَادِ فِي الْقُوَّةِ عَلَى الْمَهْرِ وَالْقُدْرَةِ عَلَى الْإِمْسَاكِ فَقَالَ فَإِنْ كُنْهُمَا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَقَالَ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَقَالَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا تَرَاصِيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ فَأَحَلَّ اللَّهُ الْفَرَجَ لِأَهْلِ الْقُوَّةِ عَلَى قَدْرِ قُوَّتِهِمْ عَلَى إِعْطَاءِ الْمَهْرِ وَالْقُدْرَةِ عَلَى الْإِمْسَاكِ أَرْبَعَةً لِمَنْ قَدَرَ عَلَى ذَلِكَ وَلِمَنْ دُونَهُ ثَلَاثَ وَاثْنَتَيْنِ وَوَاحِدَةً وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى وَاحِدَةٍ تَزَوَّجَ مَلَكَ الْيَمِينِ وَإِذَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَى إِمْسَاكِهَا وَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى تَزْوِيجِ الْحُرَّةِ وَلَا عَلَى شِرَاءِ الْمَمْلُوكَةِ فَقَدْ أَحَلَّ اللَّهُ تَزْوِيجَ الْمُتَعَةِ بِأَيِّسَرٍ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنَ الْمَهْرِ وَلَا لَزُومَ تَنْفَقَةٍ وَأَعْنَى اللَّهُ كُلَّ فَرِيْقٍ مِنْهُمْ بِمَا أَعْطَاهُمْ مِنَ الْقُوَّةِ عَلَى إِعْطَاءِ الْمَهْرِ وَالْجِدَّةِ فِي التَّنْفَقَةِ عَنِ الْإِمْسَاكِ وَعَنِ الْحَلَالِ عَنِ الْفُجُورِ إِلَّا يُؤْتُوا مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي حُسْنِ الْمُعُونَةِ وَإِعْطَاءِ الْقُوَّةِ وَالِدَّلَالَةِ عَلَى وَجْهِ الْحَلَالِ لِمَا أَعْطَاهُمْ مَا يَسْتَعْقُونَ بِهِ عَنِ الْحَرَامِ فِي مَا أَعْطَاهُمْ وَأَغْنَاهُمْ عَنِ الْحَرَامِ وَبِمَا أَعْطَاهُمْ وَبَيَّنَّ لَهُمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ وَضَعَ عَلَيْهِمُ الْحُدُودَ مِنَ الضَّرْبِ وَالرَّجْمِ وَاللَّعَانِ وَالْفَرْقَةِ وَلَوْ لَمْ يَغْنِ اللَّهُ كُلَّ فَرِيْقَةٍ مِنْهُمْ بِمَا جَعَلَ لَهُمْ السَّبِيلَ إِلَى وَجْهِ الْحَلَالِ لَمَا وَضَعَ عَلَيْهِمْ حَدًّا مِنْ هَذِهِ الْحُدُودِ فَأَمَّا وَجْهُ التَّزْوِيجِ الدَّائِمِ وَوَجْهُ مَلَكَ الْيَمِينِ فَهُوَ بَيِّنٌ وَاضِحٌ فِي أَيْدِي النَّاسِ لِكثَرَةِ مُعَامَلَتِهِمْ بِهِ فِي مَا بَيْنَهُمْ وَأَمَّا أَمْرُ الْمُتَعَةِ فَأَمْرٌ غَمَضَ عَلَى كَثِيرٍ لِعِلَّةِ نَهْيِ مَنْ نَهَى عَنْهُ وَتَحْرِيمِهِ لَهَا وَإِنْ كَانَتْ مَوْجُودَةً فِي التَّنْزِيلِ وَمَأْثُورَةً فِي السُّنَّةِ الْجَامِعَةِ لِمَنْ طَلَبَ عَلَيْهَا وَآرَادَ ذَلِكَ فَضَارَ تَزْوِيجُ الْمُتَعَةِ حَلَالًا لِلْغَنَى وَالْفَقِيرِ لَيْسَتْوَيَا فِي تَحْلِيلِ الْفَرَجِ كَمَا اسْتَوَيَا فِي قَضَاءِ سُكِّ الْحَجِّ مُتَعَةٍ الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ لِلْغَنَى وَالْفَقِيرِ فَدَخَلَ فِي هَذَا التَّفْسِيرِ الْغَنَى لِعِلَّةِ الْفَقِيرِ وَذَلِكَ أَنَّ الْفَرَايِضَ إِنَّمَا وَضِعَتْ عَلَى أَذْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً لَيْسَعَ الْغَنَى وَالْفَقِيرُ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ غَيْرُ جَائِزٍ أَنْ يَفْرَضَ الْفَرَايِضُ عَلَى قَدْرِ مَقَادِيرِ الْقَوْمِ فَلَا يَعْرِفُ قُوَّةَ الْقَوِيِّ مِنْ ضَعْفِ الضَّعِيفِ وَلَكِنْ وَضِعَتْ عَلَى قُوَّةٍ أَضْعَفُ الضَّعْفَاءِ ثُمَّ رَغِبَ الْأَقْوِيَاءُ فَسَارَعُوا فِي الْخَيْرَاتِ بِالْتَوَافُلِ بِفَضْلِ الْقُوَّةِ فِي الْأَنْفُسِ وَالْأَمْوَالِ، وَالْمُتَعَةُ حَلَالٌ لِلْغَنَى وَالْفَقِيرِ لِأَهْلِ الْجِدَّةِ مِمَّنْ لَهُ أَرْبَعٌ وَمِمَّنْ لَهُ مَلَكَ الْيَمِينِ مَا شَاءَ كَمَا هِيَ حَلَالٌ لِمَنْ يَجِدُ إِلَّا يَقْدِرُ مَهْرَ الْمُتَعَةِ وَالْمَهْرُ مَا تَرَاضَا عَلَيْهِ

پیامبر، پایه‌های اصلی ایمان و زیربنای اسلام هستیم.^۲

۸. «أَزْكَأُ الْكُفْرِ أَرْبَعَةٌ: الرَّغْبَةُ وَالرَّهْبَةُ وَالسَّخَطُ وَالْعَصَبُ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۲/۲۸۹)؛^۳ کفر، چهار پایه اصلی دارد: تمایلات، ترس‌ها، نفرت‌ها و عصبانیت‌ها.

٩. «الإسلام عَزَائٌ، فَلِبَاسُهُ الْحَيَاءُ وَزِينَتُهُ الْوَقَارُ وَمُرْوَعُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَعِمَادُهُ الْوَرَعُ وَلِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَأَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (كليني، ١٣٦٧: ٤٦/٢)؛ ٤ اسلام

فِي حُدُودِ التَّزْوِيجِ لِلْغَنِيِّ وَالْفَقِيرِ قُلَّ أَوْ كَثُرَ». (ر.ك: كليني، ۱۳۶۷: ۳۶/۵)؛ سند: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ».

نکته: این روایت بیانگر حداقلی بودن قانون دینی است (مقصود از قانون، امور لازم الاجرائی است که عدم رعایت آنها مجازات دارد) و همین طور، اشاره به انتمام بودن تفکر حداقلی بودن فقه به معنی زیر دارد: فقه اقلی است، یعنی اگر دنیوی است واجد احکامی است که با اقل شرایط معیشتی آدمی وفق می دهد و قابل اجراست و حاجات حقوقی ساده یک زندگی ساده را که همیشه و همه جا می توان داشت، برمی آورد، اما حاجات بزرگ تر در یک زندگی پیچیده تر را منظور نمی دارد و اگر اخروی است، اقل سعادت اخروی و صعود به پایین ترین مراتب معنوی را ممکن می سازد (ر.ک: سروش، ۱۳۷۸: ۹۲).

١. سند و تكملة متن: «وعن أبي جعفر بن بابويه يرفعه إلى خيشمة الجعفي عن أبي جعفر عليه السلام قال: سمعته يقول نحن جنب الله وصفوته ونحن خيرة الله ونحن مستودع موارث الأنبياء ونحن أمناء الله تبارك وتعالى ونحن حججه ونحن أركان الإيمان ونحن دعائم الإسلام ونحن رحمة الله على خلقه، بنا يفتح الله وبنا يختم ونحن أئمة الهدى ومصاييح الدجى ونحن منار الهدى ونحن السابقون ونحن الآخرون ونحن العلم المرفوع للخلق من تمسك بنا لحق ومن تأخر عنا غرق ونحن القادة الغر المحجلون ونحن خيرة الله ونحن الطريق الواضح والصرط المستقيم إلى الله عز وجل ونحن من نعم الله تبارك وتعالى على خلقه ونحن المنهاج ونحن معدن النبوة ومختلف الملائكة ونحن مواضع الرسالة ونحن الدين ونحن النبا ونحن السراج لمن استضاء بنا ونحن السبيل لمن اقتدى بنا ونحن الهداة إلى الجنة ونحن عز الإسلام ونحن الجسور والقناطر من مضى عليها لم يسبق ومن تخلف عنها محق ونحن السنام الأعظم ونحن الذين ينزل الله عز وجل بنا الرحمة وبنا يسقون الغيث ونحن الذين بنا يصرف الله عنكم العذاب فمن عرفنا وأبصرنا وعرف حقنا وأخذ بأمرنا فهو منا والنا».

۲. این کلام اشاره به ناتمام بودن تفکر «عرضی بودن نقش شخصیت‌ها در دین، به‌جز شخصیت پیامبر» دارد. در این تفکر چنین گفته شده است: به‌طور کلی، نقش شخصیت‌ها در دین به‌جز شخصیت پیامبر که ذاتی دین است، تماماً عرضی است و به تصادفات تاریخی بسیار بستگی دارد. انتخاب شدن ابوبکر و عمر و عثمان به خلافت، به‌حکومت رسیدن علی علیه السلام، به‌حکومت نرسیدن دیگر امامان شیعه، غیبت امام دوازدهم، دوازده نفر بودن آنها و... همه عرضی دین‌اند و به همین سبب به آنها، به‌منزلهٔ واقعه‌های تاریخی ممکن، باید نگریست نه بیشتر (ر.ک: سروش، ۱۳۷۸: ۷۹).

٣. سند: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ».

٤. سند: «عَنْ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ مُدْرِكِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ».

باید در لباس و هیئتی زیبا عرضه شود. لباس اسلام، حیا است و زیبایی آن رفتار عاقلانه و بادقت است. شرافت و بزرگواری اسلام، پرداختن به کارهای صحیح و کمال‌ساز است. ستون اصلی اسلام، تسلط بر خواسته‌ها و کشش‌های نفسانی است. هر چیزی مبنایی دارد و مبنای اسلام، رابطه قلبی با ما خاندان پیامبر است.

۱۰. «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْإِسْلَامَ، فَجَعَلَ لَهُ عَرَصَةً وَجَعَلَ لَهُ نُورًا وَجَعَلَ لَهُ حِصْنًا وَجَعَلَ لَهُ نَاصِرًا فَأَمَّا عَرَصَتُهُ فَأَلْقُرَانُ وَأَمَّا نُورُهُ فَالْحِكْمَةُ وَأَمَّا حِصْنُهُ فَالْمَعْرُوفُ وَأَمَّا أَنْصَارُهُ فَأَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي وَشِيعَتُنَا» (کلینی، ۱۳۶۷: ۴۶/۲)؛^۱ خداوند اسلام را خلق کرد و برای آن محیط، نور، استحکام و یاورانی قرار داد، محیط اسلام قرآن است؛ نور اسلام حکمت (شناخت قواعد و معادلات موجود در هستی) است، استحکام اسلام خوبی‌هاست و یاوران اسلام، من (پیامبر) و خاندان من و پیروان ما هستند.

۱۱. «إِنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْعَمَلُ وَالْعَمَلُ هُوَ الْأَدَاءُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَمْ يَأْخُذْ دِينَهُ عَنْ رَأْيِهِ وَلَكِنْ أَتَاهُ مِنْ رَبِّهِ فَأَخَذَهُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَرَى يَقِينُهُ فِي عَمَلِهِ وَالْكَافِرُ يَرَى انْكَارُهُ فِي عَمَلِهِ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۴۶/۲)؛^۲ حقیقت اسلام، تسلیم در برابر خدا است و حقیقت تسلیم در برابر خدا، یقین داشتن به اوست و حقیقت یقین داشتن به او، باور داشتن اوست و حقیقت باور داشتن او، اعتراف به وجود اوست و حقیقت اعتراف به وجود او، عمل کردن است و حقیقت عمل کردن، عمل طبق دستور و رضای اوست. مؤمن طبق نظر خود زندگی نمی‌کند، بلکه طبق نظر خدا زندگی می‌کند. یقین مؤمن در عملکرد او معلوم می‌شود و باور نداشتن کافر هم در عملکرد او مشخص می‌گردد.

۱۲. «مَا مَحَقَّ الْإِسْلَامَ مَحَقَّ الشُّعْ شَيْءٌ؛ إِنَّ لِهَذَا الشُّعْ دَبِيبًا كَدَيْبِ النَّمْلِ وَشُعْبًا كَشُعْبِ الشَّرْكِ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۸۴/۲)؛^۳ هیچ چیزی مانند طمع، اسلام را از بین نمی‌برد و البته

۱. «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)».

۲. سند و تکملة متن: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَا تُنْسَبُ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَا يُنْسَبُ أَحَدٌ قَبْلِي وَلَا يُنْسَبُ أَحَدٌ بَعْدِي إِلَّا بِمِثْلِ ذَلِكَ...».

۳. سند: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)».

۱۳. «مَنْ يَجْهَلْ هَذَا وَأَشْبَاهَهُ مِمَّا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي كِتَابِهِ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَنَهَى عَنْهُ تَرَكَ دِينَ اللَّهِ وَرَكِبَ مَعَاصِيَهُ فَاسْتَوْجَبَ سَخَطَ اللَّهِ فَأَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۳/۸)؛^۱ هر کسی که امر و نهی خداوند را که در قرآن آمده است شناسد، دین خدا را رها کرده و سوار بر نافرمانی‌ها شده است که نتیجه آن، خشم خداوند و بهرو افتادن در آتش است.

۱۴. «إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَعَرَفَهُمْ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا وَأَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابَ فَأَمَرَ فِيهِ وَنَهَى فِيهِ بِالصَّلَاةِ وَالصَّيَامِ، فَتَمَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الصَّلَاةِ فَقَالَ: أَنَا أُنِيمُكُمْ وَأَنَا أَوْقُظُكُمْ فَإِذَا قُمْتُ فَصَلِّ لِيَعْلَمُوا إِذَا أَصَابَهُمْ ذَلِكَ كَيْفَ يَصْنَعُونَ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا نَامَ عَنْهَا هَلَكَ وَكَذَلِكَ الصَّيَامُ أَنَا أُمْرِضُكُمْ وَأَنَا أُصِحُّكُمْ فَإِذَا شَفَيْتُكُمْ فَاقْضِيهِ وَكَذَلِكَ إِذَا نَظَرْتُ فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ لَمْ تَجِدْ أَحَدًا فِي ضَيْقٍ وَلَمْ تَجِدْ أَحَدًا إِلَّا أَلَّا وَلِلَّهِ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ وَلِلَّهِ فِيهِ الْمَشِئَةُ وَلَا أَقُولُ إِنَّهُمْ مَا شَاءُوا صَنَعُوا إِنَّ اللَّهَ يَهْدِي وَيُضِلُّ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا بِدُونِ سَعَتِهِمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَمْرُ النَّاسِ بِهِ فَهُمْ يَسْعَوْنَ لَهُ وَكُلُّ شَيْءٍ لَا يَسْعَوْنَ لَهُ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ وَلَكِنَّ النَّاسَ لَا خَيْرَ فِيهِمْ، لَيْسَ عَلَى الضَّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ فَوْضِعَ عَنْهُمْ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۱/۱۶۵)؛^۲ خداوند با قابلیت‌هایی که به بندگان داده و با نشانه‌هایی که به آنها ارائه کرده و با پیامبران و کتاب‌های آسمانی که فرستاده، حجت را بر مردم تمام کرده است. خداوند در کتاب آسمانی‌اش به مردم دستوراتی

۱. سند و تکمله متن: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ حَفْصِ الْمُؤَدِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ كَتَبَ بِهَذِهِ الرِّسَالَةِ إِلَى أَصْحَابِهِ وَأَمَرَهُمْ بِمَدَارِسَتِهَا وَالنَّظَرِ فِيهَا وَتَعَاهُدِهَا وَالْعَمَلِ بِهَا فَكَانُوا يَضَعُونَهَا فِي مَسَاجِدِ بُيُوتِهِمْ فَإِذَا فَرَعُوا مِنَ الصَّلَاةِ نَظَرُوا فِيهَا قَالُوا ... خَرَجَتْ هَذِهِ الرِّسَالَةُ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِلَى أَصْحَابِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ» (دنباله متن به دلیل اهمیت و طولانی بودن در انتهای فصل، ضمیمه ده ذکر شده است).

٢. سند و تكمله متن: «عَدُّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ الْأَحْمَرِ عَنْ حَمْرَةَ بْنِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ لِي أَكْتُبُ فَأَمْلَى عَلَيَّ إِنْ مِنْ قَوْلِنَا...».

داده است، دستور نماز و روزه داده است. خداوند پیامبرش را هنگامی که وقت نماز است به خواب فرو برد و دستور داد که وقتی از خواب برخاستی و وقت گذشته بود، نماز را قضا کن، خداوند این کار را انجام داد تا مردم یاد بگیرند که اگر وقت نماز گذشت، چه باید بکنند و فکر نکنند که اگر خواب ماندند و وقت گذشت، دیگر کار تمام است و راه جبرانی نیست! و همین‌طور در مورد روزه، خداوند پیامبرش را بیمار کرد و دستور داد که وقتی سالم شدی روزه را قضا کن و همین‌طور در تمام موارد دیگر نیز، وقتی دقت کنی می‌یابی که هیچ‌کسی به‌خاطر دستورات دین در تنگنا قرار ندارد (البته منظورم این نیست که هر کاری دلشان بخواهد انجام دهند)، حجت بر همه مردم تمام است و اراده خداوند بر همه جاری است و او زمینه هدایت و گمراهی را فراهم می‌سازد. به هیچ‌کسی دستوری فوق توانایی‌اش داده نشده است و هر دستوری که به آنها داده شده، در حد توانایی آنها بوده است. هر چیزی که فوق توان افراد باشد، از آنها خواسته نشده است (این اکراه و ناراحتی که در مردم، هنگام اجرای دستورات می‌بینی، به‌خاطر فوق طاقت بودن دستورات نیست، بلکه به‌خاطر این است که مردم تمایل به حرکت به‌سوی کمال را ندارند). خداوند فرموده است: افرادی که توان ندارند یا مریض هستند یا امکانات لازم را ندارند، مسئولیتی از آنها خواسته نشده است و نگران نباشند، مشکلی برای کسانی که قصد انجام وظیفه دارند، ولی نمی‌توانند نیست. خداوند بخشنده و مهربان است.^۱

۱۵. «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهٖ فَأَحْسَنَ أَدْبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ: إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ قَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ، فَقَالَ: عَزَّ وَجَلَّ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ مُسَدِّدًا مُوَفَّقًا مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ لَا يَزِلُّ وَلَا يُحْطِئُ فِي شَيْءٍ مِّمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ فَتَأَدَّبَ بِأَدَابِ اللَّهِ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الصَّلَاةَ رَكْعَتَيْنِ عَشَرَ رَكَعَاتٍ فَأَصَافَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الرُّكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ

۱. این روایت بیانگر ناتمام بودن تفکری است که حوادث اتفاق افتاده در تاریخ اسلام را وابسته به تصادفات تاریخی می‌داند. در این تفکر، این‌گونه بیان شده است: «حوادثی که در تاریخ اسلام اتفاق افتاده است، چه در عصر پیشوایان دین و چه پس از آن، همه از عرضیات‌اند و می‌توانستند اتفاق نیفتند و چون چنین‌اند نمی‌توانند جزء اصول اعتقادات قرار گیرند» (ر.ک: سروش، ۱۳۷۸: ۷۹).

وَإِلَى الْمَغْرِبِ رُكْعَةً فَصَارَتْ عَدِيلُ الْفَرِيضَةِ لَا يَجُوزُ تَرْكُهَا إِلَّا فِي سَفَرٍ وَأَفْرَدَ الرُّكْعَةَ فِي الْمَغْرِبِ فَتَرَكَهَا قَائِمَةً فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذَلِكَ كُلَّهُ فَصَارَتْ الْفَرِيضَةُ سَبْعَ عَشْرَةَ رُكْعَةً ثُمَّ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ التَّوَاتُلَ أَزْبَعًا وَثَلَاثِينَ رُكْعَةً مِثْلِي الْفَرِيضَةِ فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذَلِكَ وَالْفَرِيضَةُ وَالنَّافِلَةُ إِحْدَى وَخَمْسُونَ رُكْعَةً مِنْهَا رُكْعَتَانِ بَعْدَ الْعَتَمَةِ جَالِسًا تُعَدُّ بِرُكْعَةِ مَكَانِ الْوُثْرِ وَفَرَضَ اللَّهُ فِي السَّنَةِ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَسَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَوْمَ شَعْبَانَ وَثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ مِثْلِي الْفَرِيضَةِ فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذَلِكَ وَحَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْخَمْرَ بَعَيْنَهَا وَحَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُسْكِرَ مِنْ كُلِّ شَرَابٍ فَأَجَازَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ كُلَّهُ وَعَافَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَشْيَاءَ وَكَرِهَهَا وَلَمْ يَنْهَ عَنْهَا نَهْيَ حَرَامٍ إِنَّمَا نَهَى عَنْهَا نَهْيَ إِعَاقَةِ وَكَرَاهَةٍ ثُمَّ رَخَّصَ فِيهَا فَصَارَ الْأَخْذُ بِرُخْصِهِ وَاجِبًا عَلَى الْعِبَادِ كَوُجُوبِ مَا يَأْخُذُونَ بِنَهْيِهِ وَعَزَائِمِهِ وَلَمْ يُرَخَّصْ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيمَا نَهَاَهُمْ عَنْهُ نَهْيَ حَرَامٍ وَلَا فِيمَا أَمَرَ بِهِ أَمْرٌ فَرَضَ لِأَنَّهُمْ فَكَيْثُ الْمُسْكِرِ مِنَ الْأَشْرِبَةِ نَهَاَهُمْ عَنْهُ نَهْيَ حَرَامٍ لَمْ يُرَخَّصْ فِيهِ لِأَحَدٍ وَلَمْ يُرَخَّصْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَحَدٍ تَقْصِيرَ الرُّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ صَمَّهُمَا إِلَى مَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَلْ أَلْزَمَهُمْ ذَلِكَ إِلْزَامًا وَاجِبًا لَمْ يُرَخَّصْ لِأَحَدٍ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا لِلْمُسَافِرِ وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُرَخَّصَ شَيْئًا مَا لَمْ يُرَخَّصْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَوَافَقَ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَهْيُهُ نَهْيَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَوَجَبَ عَلَى الْعِبَادِ التَّسْلِيمُ لَهُ كَالْتَّسْلِيمِ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» (كلینی، ۱۳۶۷: ۲۶۷/۱)؛ خداوند پیامبرش را به بهترین نحوه تربیت نمود و هنگامی که این تربیت به کمال خود رسید فرمود: تو روحیه و رفتاری با عظمت داری. بنابراین، مدیریت امور دین و مردم را به او واگذار کرد و فرمود: هر چه پیامبر ﷺ گفت انجام دهید و هر چه را که نهی کرد، از آن دست بکشید. پیامبر خدا ﷺ، که درود خدا بر او باد، پشتیبانی شده و به هدف رسیده و تأیید شده از جانب روح القدس بود و در هیچ موردی از مدیریت خود، اشتباه و خطا نداشت و بر همین اساس، با فرهنگ الهی شکل گرفت. خداوند به مردم، دستور خواندن ده رکعت نماز به صورت دو رکعت دو رکعت داد و پیامبر به دو رکعت ظهر و عصر، دو رکعت و به دو رکعت مغرب، یک رکعت اضافه کرد که

۱. سند: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ عَنْ قُصَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِبَعْضِ أَصْحَابِ قَيْسِ الْمَاصِرِ».

میزان اضافات پیامبر برابر با ده رکعت واجب اولیّه شد. این موارد اضافه شده، جز در مسافرت باید خوانده شوند (چون اضافه مغرب، یک رکعت بود، پیامبر در سفر هم دستور به خواندن آن داد و خداوند نیز این دستورات را امضا کرد که در نتیجه، مقدار نمازهای واجب هفده رکعت شد. در مرحله بعد، پیامبر سی و چهار رکعت نماز مستحب (دو برابر نمازهای واجب) را توصیه فرمود و خداوند هم این توصیه را امضا کرد. بنابراین، مقدار نمازهای واجب و مستحب جمعاً به پنجاه و یک رکعت بالغ شد که یک رکعت آن مربوط به نماز مستحب بعد از نماز عشاء است که به صورت دو رکعت نشسته خوانده می شود و یک رکعت حساب می شود... خداوند در هر سال، روزه ماه رمضان را واجب کرد و پیامبر روزه ماه شعبان و سه روز در هر ماه را (دو برابر علاوه بر روزه واجب)، توصیه فرمود. خداوند، شراب انگور را حرام کرد و پیامبر هرگونه نوشیدنی مستی آور را حرام دانست و خداوند، این نهی پیامبر را امضاء فرمود. رسول خدا ﷺ که درود خدا بر او باد، از برخی چیزها روی گرداند و آنها را دوست نداشت، اما نهی به عنوان حرام بودن نکرد، بلکه نهی به عنوان ناپسند بودن کرد و اجازه انجام دادن آنها را نیز داد. براساس اینکه عملکرد پیامبر طبق تربیت الهی بوده است، پذیرش و عمل طبق اجازه‌های پیامبر نیز، مانند پذیرش و عمل طبق امر و نهی او لازم و واجب شد. پیامبر خدا ﷺ، در موارد واجب و حرام، هیچ موردی را مُجاز نکرد. به کسی اجازه نوشیدن شراب نداد، اجازه نخواندن رکعت‌هایی که اضافه کرده بود نداد (مگر برای مسافر). هیچ کسی حق ندارد آنچه را که رسول خدا ﷺ مُجاز ندانسته است، مُجاز بشمارد. امر و نهی رسول خدا با امر و نهی خداوند منطبق بود و پذیرش این دستورات مانند پذیرش دستورات خداوند، بر مردم لازم است.

۱۶. «أَكْبَرُ الْكِبَائِرِ الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ يَقُولُ اللَّهُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَبَعْدَهُ الْإِيَّاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِنَّهُ لَا يَنَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ثُمَّ الْأَمْنُ لِمَكْرِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ وَمِنْهَا عَقُوقُ الْوَالِدَيْنِ لِأَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الْعَاقَ جَبَّاراً شَقِيحاً وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا إِلَى آخِرِ

الْآیَةِ وَقَذَفُ الْمُحْصَنَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لِعُنُوتٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ وَأَكُلُ مَالِ الْيَتِيمِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا وَالْفِرَارُ مِنَ الرَّحْفِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَمَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ ذُبْرَةً إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَى فِتَّةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبُنْسُ الْمَصِيرِ وَأَكُلُ الرَّبَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرَّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَخْبِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ وَالسَّحَرُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَالزَّنَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا وَالْيَمِينُ الْغُمُوسُ الْفَاجِرَةُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ الَّذِينَ يَسْتُرُونَ بَعْدَ الْعَهْدِ وَالْيَمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَالْعُلُولُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا عَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْعَ الزَّكَاةِ الْمَفْرُوضَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فَتَكُونُ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ وَشَهَادَةُ الزُّورِ وَكَيْمَانُ الشَّهَادَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثَمُ قَلْبُهُ وَشُرْبُ الْخَمْرِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَهَى عَنْهَا كَمَا نَهَى عَنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ وَتَرْكُ الصَّلَاةِ مُتَعَمِّدًا أَوْ سَيْنًا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرَى مِنْ ذِمَّةِ اللَّهِ وَذِمَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنَقَضَ الْعَهْدَ وَقَطِيعَةَ الرَّحِمِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ قَالَ: فَخَرَجَ عَمْرُو وَلَهُ صُرَاخٌ مِنْ بُكَائِهِ وَهُوَ يَقُولُ هَلَكَ مَنْ قَالَ: بِزَايِهِ وَنَارَعَكُمْ فِي الْفَضْلِ وَالْعِلْمِ» (كلینی، ۱۳۶۷: ۲/۲۸۷)؛^۱ بزرگ ترین گناه، شرک است. خداوند می فرماید: هر کس در کنار خدا، معبود دیگری را قرار دهد، هیچ گاه به بهشت وارد نخواهد شد.

رتبه بعدی در بزرگی گناه، یأس از رحمت خداست چرا که خداوند می فرماید: فقط کافران از رحمت خداوند مایوس می شوند.

۱. سند و تکمله متن: «عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ دَخَلَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَمَّا سَلَّمَ وَجَلَسَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَايِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ ثُمَّ أَمْسَكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا أَشْكَنَكَ قَالَ أَحِبُّ أَنْ أَعْرِفَ الْكِبَايِرَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ نَعَمْ بَا عَمْرُو...».

در رتبه بعد، احساس امنیت نسبت به خشم و غضب خداست، چراکه خداوند می‌فرماید: فقط زیان کاران از خشم و غضب خداوند خود را در امان می‌بینند. موارد زیر نیز از گناهان کبیره هستند:

۱. عاق والدین، چراکه خداوند فردی را که عاق والدین شده است، سخت گیر و بدبخت قرار داده است.
۲. کشتن انسان بی گناه، چراکه خداوند می‌فرماید: هر که چنین کاری بکند، تا ابد در جهنم خواهد بود.
۳. تهمت زنا به زن پاکدامن، چراکه خداوند می‌فرماید: چنین کسانی در دنیا و آخرت نفرین شده هستند و عذابی سخت در انتظار آنهاست.
۴. تصرف در مال یتیم، چراکه خداوند می‌فرماید: چنین افرادی آتش می‌خورند و عذاب دردناکی را خواهند چشید.
۵. فرار از جنگ، چراکه خداوند می‌فرماید: هر که در جنگ فرار کند، به خشم و غضب خدا گرفتار می‌شود و جایگاه او در آتش است.
۶. رباخواری، چراکه خداوند می‌فرماید: کسانی که رباخوار هستند، کارها و فعالیت‌هایشان شبیه کسی است که شیطان زده است.
۷. سحر و جادو، چراکه خداوند می‌فرماید: هر که به سحر و جادو پردازد، در آخرت دست‌خالی خواهد بود.
۸. زنا، چراکه خداوند می‌فرماید: هر که چنین کاری انجام دهد، سزایش را خواهد دید و روز قیامت عذاب بیشتری خواهد داشت و با خواری تا ابد در آتش می‌ماند.
۹. سوگند دروغ برای تضییع حق، چراکه خداوند می‌فرماید: کسانی که تعهد خود به خدا و سوگندهایشان را ارزان می‌فروشند، آنها بهره‌ای در آخرت ندارند.
۱۰. خیانت و دزدی، چراکه خداوند می‌فرماید: هر کسی که خیانت و دزدی کند، روز قیامت آن را همراه خود خواهد آورد.
۱۱. پرداخت نکردن زکات، چراکه خداوند می‌فرماید: چنین کسانی پیشانی و پهلوی و پشت‌شان با اموالی که ذخیره کرده‌اند، داغ زده می‌شود.

۱۲. شهادت دروغ و کتمان شهادت صحیح، چراکه خداوند می‌فرماید: چنین کسانی قلبشان گناه آلود است.

۱۳. شراب‌خواری، چراکه خداوند همانطور که از بت‌پرستی منع کرده، از شراب‌خواری نیز منع کرده است.

۱۴. ترک نماز یا یکی از واجبات، چراکه پیامبر ﷺ فرمود: هر که عمداً نماز نخواند، ارتباط خود با خدا و رسولش را قطع کرده است.

۱۵. عهدشکنی و قطع ارتباط با خانواده و فامیل، چراکه خداوند می‌فرماید: چنین کسانی نفرین شده هستند و سرانجام بدی دارند. راوی می‌گوید که شنونده سخنان حضرت، درحالی که با صدای بلند گریه می‌کرد، از خدمت حضرت بیرون آمد و می‌گفت: هر کسی که طبق نظر خودش عمل کند و برتری شما در علم و شرافت را نپذیرد، بیچاره است.

۱۶. «الْكَبَائِرُ الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۲/۲۷۶)؛ ^۱ گناهان کبیره، مواردی هستند که خداوند، مجازات آتش جهنم را برای آنها تعیین کرده است.

۱۷. «الصَّغَائِرُ مِنَ الذُّنُوبِ طُرُقٌ إِلَى الْكَبَائِرِ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ فِي الْقَلِيلِ لَمْ يَخَفْهُ فِي الْكَثِيرِ» (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۲/۱۸۰)؛ ^۲ گناهان کوچک، زمینه‌ساز گناهان بزرگ هستند و هر کسی که در انجام گناهان کوچک از خدا ترسد، در انجام گناهان بزرگ نیز نخواهد ترسید.

۱۸. «الْمُسْلِمُ مِنَ سَلَمِ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ: وَتَدْرِي مِنَ الْمُؤْمِنِ قَالَ قُلْتُ أَنْتَ أَعْلَمُ قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَنْ اتَّمَمَهُ الْمُسْلِمُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۲/۲۳۳)؛ ^۳ مسلمان کسی است که مردم از دست و زبان او در امان باشند و مؤمن

۱. سند و تکمله متن: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ تَجْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا قَالَ».

۲. سند: «حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا أبو ذكوان قال سمعت إبراهيم بن العباس يقول من كلامه عليه السلام المشهور قوله».

۳. سند: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ التُّعْمَانِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام».

کسی است که مردم نسبت به اموال و ناموس خود به او اعتماد کنند.

۱۹. «فَمَنْ اخْتَارَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَبَى الطَّاعَةَ وَأَقَامَ عَلَى الْكِبَائِرِ فَهُوَ كَافِرٌ وَمَنْ نَصَبَ دِينًا غَيْرَ دِينِ الْمُؤْمِنِينَ فَهُوَ مُشْرِكٌ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۳۸۳/۲)؛^۱ هر که معبودی جز خداوند انتخاب کند و از انجام دستورات خدا امتناع کند و گناهان کبیره را انجام دهد، کافر است و هر که دینی غیر از دین اهل ایمان داشته باشد، مشرک است.

۲۰. «مَنْ حَكَمَ فِي دَرْهَمَيْنِ بَعِيرٍ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِمَّنْ لَهُ سَوْطٌ أَوْ عَصَا فَهُوَ كَافِرٌ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۴۰۷/۷)؛^۲ هر صاحب قدرت و صاحب نفوذی که براساس موازینی غیر از موازین الهی، قضاوت کند (حتی در گرفتن یا دادن دو ریال)، کافر است.

۲۱. «مَنْ اصْطَرَّ إِلَى الْمَيْتَةِ وَالْدَّمِ وَلَحِمِ الْخِنْزِيرِ فَلَمْ يَأْكُلْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ حَتَّى يَمُوتَ فَهُوَ كَافِرٌ» (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۳۴۵/۳)؛^۳ هر کسی که در موقعیت اضطراری قرار بگیرد و از مردار یا خون یا گوشت خوک برای زنده ماندن استفاده نکند و بمیرد، کافر است.

۲۲. «إِنَّمَا تَمَسَّكْتُمْ بِأَذْنَى الْإِسْلَامِ فَإَيَّاكُمْ أَنْ يَنْقَلِتَ مِنْ أَيْدِيكُمْ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۸۶/۳)؛^۴ شما حداقلی از اسلام^۵ را در دست گرفته‌اید، مواظب باشید از دستتان نرود.^۶

۱. سند و تکمله متن: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ التُّعْمَانِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ وَاللَّهِ إِنْ الْكَفَرُ لَأَقْدَمُ مِنَ الشُّرْكِ وَأَخْبَثُ وَأَعْظَمُ قَالَ ثُمَّ ذَكَرَ كُفْرَ إِبْلِيسَ حِينَ قَالَ لِلَّهِ لَهُ اسْجُدْ لِأَدَمَ فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَالْكَفَرُ أَعْظَمُ مِنَ الشُّرْكِ».

۲. سند: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ صَبَّاحِ الْأَزْرَقِ عَنْ حَكَمِ الْحَنَاطِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ وَحَكَمٍ عَنْ ابْنِ أَبِي يَغْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ».

۳. سند: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى فِي كِتَابِ نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ ﷺ».

۴. سند و تکمله متن: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ الْكَلْبِيِّ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْإِسْلَامُ دَرَجَةٌ قَالَ فُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَالْإِيمَانُ عَلَى الْإِسْلَامِ دَرَجَةٌ قَالَ فُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَالتَّقْوَى عَلَى الْإِيمَانِ دَرَجَةٌ قَالَ فُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَالتَّقْوَى عَلَى التَّقْوَى دَرَجَةٌ قَالَ فُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَمَا أَوْتِيَ النَّاسُ أَقْلٌ مِنَ الْيَقِينِ وَ...».

۵. اشاره به اینکه اسلام دارای حدود و سطوح برتر و بیشتری نیز هست.

۶. روایات دیگری در زمینه مصادیق احکام وارد شده که حداقل‌های فقهی را بیان می‌کنند. برخی از آنها عبارتند از:

«أَذْنَى مَا يُجْزَى مِنَ التَّكْبِيرِ فِي التَّوَجُّهِ تَكْبِيرَةٌ وَاحِدَةٌ وَثَلَاثُ تَكْبِيرَاتٍ أَحْسَنُ وَسَبْعُ أَفْضَلُ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۳۱۰/۳).

نتیجه گیری

ذاتی هر چیزی، از هویت آن به دست می آید، هویت دین، ارائه معادلات حرکت انسان در شبکه هستی، برای برقراری ارتباط با خداوند است. بنابراین، کلیه معادلات حرکت انسان در شبکه هستی، از نقطه شروع تا وصول به هدف، در حیطه ذاتیات دین قرار دارند.

اصل، در گزاره های دین، ذاتی بودن و جهان شمولی آن است که مصادیق واضح آن موارد زیر هستند:

سه کلان نظام معرفتی، حقوقی و فرهنگی، از ذاتیات دین هستند. مقاصد شریعت و مصادیق اهداف دین، از ذاتیات دین هستند. فرآیند تقویت حس حضور خداوند و شهود قلبی، از ذاتیات دین است.

تسلط بر میدان معنایی این ذاتیات، شرط حیاتی برای فهم دین و به اجرا در آوردن دین است.

«بُغِضَ الْجَنُّبُ عَلَى رَأْسِهِ الْمَاءُ ثَلَاثًا لَا يُجْزئُهُ أَقَلُّ مِنْ ذَلِكَ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۴۳/۳).
 «إِنَّمَا الْكَفَنُ الْمَفْرُوضُ ثَلَاثَةُ أَثْوَابٍ وَتَوْبٌ تَامٌّ لَا أَقَلَّ مِنْهُ يَوَارِي جَسَدَهُ كُلَّهُ فَمَا زَادَ فَهُوَ سَنَةٌ إِلَى أَنْ يَتَلَعَّ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ فَمَا زَادَ فَهُوَ مُتَبَدِّعٌ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۱۴۴/۳).
 «لَا تُكُونُ الْحُطْبَةُ وَالْجُمُعَةُ وَصَلَاةُ رَكْعَتَيْنِ عَلَى أَقَلِّ مِنْ خَمْسَةِ زَهْطِ الْإِمَامِ وَأَزْبَعَةٍ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۴۱۹/۳).

«لَيْسَ فِي أَقَلِّ مِنْ خَمْسَةِ أَوْسَاقٍ شَيْءٌ مِنَ الزَّكَاةِ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۵۱۲/۳).
 «قُلْتُ لَهُ أَذْنَى مَا يُجْزئُ الْمَرِيضَ مِنَ التَّسْبِيحِ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ قَالَ تَسْبِيحَةٌ وَاحِدَةٌ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۳۲۹/۳).
 «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَذْنَى مَهْرِ الْمُتَعَةِ مَا هُوَ قَالَ كَفٌّ مِنْ طَعَامٍ ذَقِيقٍ أَوْ سَوِيْقٍ أَوْ تَمْرٍ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۴۵۷/۵).

«أَذْنَى مَا يَقْطَعُ فِيهِ يَدُ السَّارِقِ خُمْسُ دِينَارٍ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۲۲۱/۷).
 «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَذْنَى مَا يَجِيءُ مِنْ حَدِّ الْإِسْرَافِ فَقَالَ ابْتَدَأْ لَكَ ثَوْبٌ صَوْنُكَ وَهَرَأَقُكَ فَضَلَّ إِنَائِكَ وَأَكْلَكَ التَّمْرَ وَرَمَيْكَ التَّوَى هَاهُنَا وَهَاهُنَا» (کلینی، ۱۳۶۷: ۵۶/۴).
 نکته: می بینیم که در جوانب مختلف زندگی، برای امور گوناگون حد و حدود مشخص شده است و این حدود، ذاتیاتی هستند که عبور از آنها، موجب کنار گذاشتن دستور و قانون خداوند و در نتیجه (به) تعبیر روایاتی که در متن ارائه شد) کفر و بی دینی ظهور خواهد یافت.

کتاب نامه

۱. قرآن کریم.
۲. آخوند خراسانی، کفایة الاصول، انتشارات آل البيت علیهم السلام.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیهم السلام، تحقیق حسین اعلمی، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ق.
۴. جوادی آملی، عبدالله، ریح مختوم، شرح حکمت متعالیه، انتشارات اسراء، ۱۴۱۷.
۵. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، انتشارات اسلامیة.
۶. دیلمی، حسن بن ابی الحسن، ارشاد القلوب، اسلامیة، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۷ش.
۷. سروش، عبدالکریم، بسط تجربه نبوی، انتشارات صراط، ۱۳۷۸.
۸. طالبی، محمدحسین، ذاتی و عرضی در دین، نشریه معرفت، شماره ۲۳.
۹. طباطبایی، محمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه قم، ۱۳۶۵.
۱۰. —، نهایة الحکمه، نشر مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۲.
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، انتشارات اسماعیلیان.
۱۲. مدرس زنوری، آقاعلی، رساله حملیه، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳.
۱۳. مطهری، مرتضی، حرکت و زمان در فلسفه اسلامی، انتشارات حکمت، ۱۴۱۱ق.
۱۴. —، اسلام و مقتضیات زمان، انتشارات صدرا، ۱۳۷۴.
۱۵. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، داراحیاء التراث العربی.
۱۶. واسطی، عبدالحمید، نگرش سیستمی به دین، مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام، ۱۳۸۹.